



تأویل از نگاه تحقیق

قسمت دوم

علی نصیری

دیدگاه نگارنده

مقصود از معنای مصطلح «تأویل»، چگونگی کارکرد معنایی این واژه در کتاب، سنت و گفتار دانشوران دینی است، لذا بهترین راه برای دستیابی به معنای اصطلاحی، مراجعه به همین سه منبع است.

آنچه پس از مراجعه و تأمل در کارکرد واژه تأویل در سه منبع مذکور، به نظر رسیده، این است که تأویل دارای سه معنای اصطلاحی، به نحو مانعة الخلو است. این سه معنا عبارت اند از:

۱. توجیه متشابهات.
۲. رهیافت به باطن آیات.
۳. جری و تطبیق.

توجیه متشابهات

بنابه تصریح قرآن کریم، بخشی از آیات قرآن را متشابهات تشکیل می دهد:

«هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هنّ امّ الکتاب و آخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله وما

يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم يقولون اماناً به كل من عند ربنا»

(آل عمران، ۷/۳)

برای روشن شدن معنای متشابه با توجه به آیه فوق، نکات قابل توجهی به شرح ذیل به دست می‌آید.

۱. از مقابله متشابهات با محکمت - به معنای استواری و اتقان معنایی -^۱ به دست می‌آید که متشابهات به عکس محکمت دارای استواری معنایی نیست، از این رو در آنها زمینه برای دستاویزی باطل کیشان وجود دارد.

۲. تعبیر کردن از بخش ویژه‌ای از آیات قرآن که نوعی دچار چند پهلویی معنایی است، به متشابهات که از واژه تشابه برخاسته، نشانگر این امر است که این دسته از آیات برای رهنمونی به حق و سداد، اشتباه انداز است، لذا در برخورد با آن تأملی بایسته لازم است.

۳. تأکید بر ام الكتاب بودن محکمت بدین معناست که در متشابهات، برای دستیابی به مراد واقعی خداوند کمک گرفتن از محکمت و برگرداندن آنها به محکمت امری ضروری است.

۴. در متشابهات، به عکس محکمت، زمینه دستاویزی برای نیل به مقاصد فتنه انگیزی برای کژدلان وجود دارد.

۵. مقدم داشتن «ابتغاء الفتنة» بر «ابتغاء تاویل» با آنکه ظاهراً می‌بایست عکس آن باشد، حکایتگر این است که اساساً کژدلان و باطل کیشان ابتدا به قصد فتنه اندازی به سراغ تاویل این دسته از آیات می‌روند، نه آنکه طبیعت تاویل، فتنه جویی باشد.

۶. از اینکه تاویل باطل را، به بیمار دلان نسبت داده، معلوم می‌شود که راست اندیشان و صاحبان نهادی سلیم از رهگذر آیات متشابه، هرگز به فتنه و ضلالت نمی‌افتند.

۷. کاربرد تاویل متشابه برای کژدلان و نیز اعلان آگاهی حضرت باری و استوار اندیشان از تاویل متشابه بدین معنی است که تاویل بردو قسم صحیح و باطل منقسم است.

۸. تأکید بر انحصار آگاهی تاویل در خداوند، به تنهایی یا همراه راسخان در علم - بنابر اختلافی که در نحوه قرائت آیه مذکور رخ داده است -^۲ بر این مطلب رهنمون است که تاویل، به عکس تفسیر از ویژگی و حساسیت خاصی برخوردار است. از این رو هر کس را نشاید که دست به تاویل بزند.

به عبارت روشن تر، تلاشی که مفسر در حوزه قواعد محاوره‌ای برای بازگشایی هر چه

بیشتر معنای آیات محکم انجام می دهد، خود تفسیر است اما قرآن درباره آن به چنین انحصاری انگشت نگذاشته است، در حالی که در تأویل متشابه، برانحصار آن برعهده ای خاص اصرار ورزیده است.

۹. مهم ترین نکته ای که از آیه شریفه مستفاد است و مورد نظر اصلی ماست، کاربرد واژه «تأویل» درباره متشابهات قرآن است.

واژه تأویل در این آیه شریفه دویار تکرار شده است. «ابتغاء تأویل/ وما يعلم تأویل» که در هر دو، مقصود تأویل آیات متشابه از قرآن است، در حالی که در اینجا و نیز در جای دیگر قرآن این واژه را درباره آیات محکم بکار نبرده است.

مرحوم علامه طباطبایی (ره)، در تحقیقی جامع، آرای مختلف را پیرامون معنای اصطلاحی متشابه ذکر کرده و به نقض و ابرام آنها پرداخته است. آن گاه خود، متشابه را چنین معنا کرده است:

«المتشابه ان تكون الآية مع حفظ كونها آية دالة على معنى مريب مردد لا من جهة اللفظ بحيث يعالجه الطرق المألوفة عند اهل اللسان كارجاع العام والمطلق الى المخصص والمقيد ونحو ذلك بل من جهة كون معناها غير ملائم لمعنى آية أخرى محكمة لا ريب فيه تبين حال المتشابه»^۳

با این تعریف، متشابه دارای چهار عنصر اساسی خواهد بود:

۱. متشابه دارای چند پهلویی معنایی است، عبارت «مريب مردد» به این نکته ناظر است.

۲. چند پهلویی معنایی متشابه، در حوزه زبان شناسیک (لفظ) نیست، از این رو با قواعد محاوره قابل حل نیست.

۳. چند پهلویی معنایی متشابه به خاطر برخورد آیه متشابه با دلالت آیه محکم است.

۴. گره گشایی آیات متشابه تنها به مدد محکّمات انجام می پذیرد.

استاد معرفت در تعریف متشابه چنین آورده است:

«المتشابه - حسب المصطلح القرآني - هو اللفظ المحتمل لوجه من المعاني

وكان موضع ريب وشبهه من ثم فهو كما يصلح للتأويل الى وجه صحيح يصلح

للتأويل الى وجه فاسد ولاجل هذا الاحتمال وقع مطمع اهل الزيف والفساد.»^۴

از آنچه که در تعریف متشابه گفته آمد می توان در عبارتی کوتاه آن را چنین تعریف کرد:

«متشابهات، مجموعه ای از آیات قرآن است که دارای چند پهلویی معنا بوده و

تنها به کمک محکّمات، تأویل آن دست یافتنی است.»

از معانی چند پهلوی و متعدد که از آیات متشابه به دست می آید، یک معنای آن مستند به

ظاهر لفظ است و این همان معنایی است که با آیات محکمت سازگاری نداشته است، لذا محتاج بازگرداندن به معنای مقصود (تاویل) است.

بنابراین وقتی می‌گوییم از جمله معانی شایع و رایج تاویل توجیه متشابه است، مقصود همین نکته است، به عنوان مثال وقتی معنای ظاهری و لفظی آیه شریفه «بل یداه مبسوطان» (مائده، ۶۴/۵)، اثبات جسمانیت برای خداوند باشد، به کمک آیه محکم «لیس کمثله شیء» (شوری، ۱۱/۴۲) آن را به بذل و بخشش تاویل می‌بریم^۵، این است معنای توجیه متشابهات. از ویژگی‌های این اصطلاح، اختصاص آن به آیات متشابه است، زیرا این دسته از آیات است که به خاطر چند پهلویی معنایی و برخورد با محکمت محتاج توجیه و تاویل است، بنابراین تاویل به این معنی در محکمت ره نمی‌یابد.

به نظر می‌رسد که بیشترین کاربرد تاویل، مربوط به آیات متشابه بوده، از این رو اصطلاح نخست (توجیه متشابه) از بیشترین کاربرد در کتاب و سنت برخوردار است.

رهیافت به باطن آیات

به استناد روایت مشهور نبوی ﷺ: «ما من آیه فی القرآن الا ولها ظهر و بطن»^۶، تمامی آیات قرآن، افزون بر معنای ظاهری، دارای معنای باطنی است، این معنای باطنی می‌تواند تا هفت بطن و لایه ادامه داشته باشد.

وجود باطن در آیات قرآن، منحصر به متشابهات نیست، بلکه شامل آیات محکم نیز می‌گردد. از دستیابی و رهیافت به باطن آیات در اصطلاح روایات، به تاویل آیات یاد شده است، نظیر روایت‌های ذیل:

- ظهره تنزیه و بطنه تاویله.^۷ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- وله ظهر و بطن، فظاهره حکم و باطنه علم، ظاهره انیق و باطنه عمیق.^۸
- وان القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق.^۹ سال بن علوم انسانی

تفاوت معنای نخست اصطلاح تاویل (توجیه متشابه)، با معنای دوم (رهیافت به باطن آیات) در این است که در آیات متشابه، معنای ظاهری به خاطر ناسازگاری با مفاد آیات محکم، مراد جدی خداوند نیست، در آنجا تنها توجیهی که از متشابه به کمک محکم ارایه می‌گردد، مراد جدی متکلم است، در حالی که در معنای دوم اصطلاح تاویل، معنای ظاهری و باطنی هر چند تا هفت لایه باشد، هر یک در بستر خود مراد جدی خداوند است. به عنوان مثال:

در آیه شریفه: «یخرج الحی من المیت» (انعام، ۹۵/۶) که از جمله آیات محکم است، معنای ظاهری آن که بیرون آوردن پرنده از تخم، انسان از نطفه و نظایر آن است، حقیقتاً

مراد جدی متکلم است، در عین حال وقتی طبق روایت نقل شده، بیرون کشاندن مؤمن از کافر،^{۱۱} یا عالم از جاهل، از باطن آیه پرده برداری می شود، این باطن نیز در بستر خود (یعنی لایه درونی)، حقیقتاً مراد خداوند است.

تأویل آیه شریفه «وعلامات وبالنجم هم یهتدون» (نحل، ۱۶/۱۶)، به پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ^{۱۱} و نیز تأویل آیه شریفه «قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غوراً فمن یتیکم بماء معین» (ملک، ۳۰/۶۷)، به امام معصوم ﷺ^{۱۲}، و تأویل آیه «من قتل نفساً بغير نفس اوفساد فی الارض فکأنما قتل الناس جمیعاً ومن احیایها فکأنما احیا الناس جمیعاً» (مائده، ۳۲/۵)، به گمراه ساختن و هدایت گری خلق^{۱۳} و تأویل آیه شریفه «فلینظر الانسان الی طعامه» (عبس، ۲۴/۸۰) به غذای معنوی و علم^{۱۴}، از نمونه های تأویل اصطلاحی به معنای دوم، یعنی رهیافت به باطن آیه است.

یکی از مبانی رهیافت به باطن آیات، نمادسازی است، چنان که آب نماد علم امام، طعام ظاهری نماد غذای روح قلمداد شده است.

وجود ژرفنای معنایی برای آیات قرآن، حکایتگر توان خداوند، به ارایه همزمان چند لایه معنایی در قالب یک گفتار است که به طور طبیعی درباره بشر چنین امری میسر نیست.

خداوند در این باره فرموده است: «ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه» (احزاب، ۴/۳۳) آدمی چنین است که توجه به شأنی او را از توجه به شأن دیگر باز می دارد، برخلاف خداوند که گفته اند: «لا یسغله شأن عن شأن ولا یغلطه السائلون»، از این رو بسیاری استعمال لفظ و اراده همزمان چند معنی از آن را در حوزه توان بشری محال دانسته اند.^{۱۵}

یادآوری این نکته ضروری است که دستیابی به باطن آیه، کاری بس دشوار و حساس است و چه بسا می تواند زمینه ساز لغزش افراد گردد. تأویل های صوفیه که از طرف دانشوران مسلمان مورد انکار قرار گرفته، همچنین تأویل های بی حد و حساب باطنیه و اسماعیلیه که بدون تردید ره به بیراهه دارد، همه نشانگر حساسیت تأویل به معنای رهیافت به باطن آیه است.

دو نمونه از تأویل های ناروا، به شرح ذیل است:

صوفیه (اهل اشاره)، معتقداند در داستان حضرت موسی ﷺ:

«دریا، دنیا و آتش، شهوات و لذات دنیا است، مقصود از موسی، قلب آدمی و مقصود از قوم موسی، صفات قلب است. فرعون، نفس اماره و قومش، صفات نفس و عصا، عصای ذکر است، که دریای دنیا را با ذکر لا اله الا الله می شکافد و آب شهوات دنیا را، به سان چشمه می جوشاند و خداوند باد عنایت و خورشید هدایت را بر قعر دریای دنیا می فرستد، تا از آب شهوات خشک

گردد. چنین است که موسی، قلب و صفات آن بر این دریا شناور شده از آن می گذرند و عنایت الهی ایشان را به ساحل می رساند در حالی که فرعون، نفس و قومش غرق می گردند. «^{۱۶}

ابن عربی در تأویل آیه ۹۲ و ۹۳ سوره طه چنین می نویسد:

«فكان موسى اعلم بالامر من هارون لانه علم ما عبده اصحاب العجل، لعلمه بان الله قد قضى الا يعبدوا الا اياه وما حكم الله بشيء الا وقع. فكان عتب موسى اخاه هارون لما وقع الامر في انكاره وعدم الساعة، فان العارف من يرى الحق في كل شيء، بل يراه عين كل شيء...»^{۱۷}

پس عتاب موسی نسبت به برادر خود هارون نه بدان خاطر است که پنداشته او در مخالفت با سامری کوتاه آمده، بلکه بدین خاطر است که چرا با سامری همدلی نکرده است مگر او نمی داند که خداوند می تواند در گوساله ساخته شده تجلی نماید!

جری و تطبیق

جری، اصطلاحی است برگرفته از روایات که برخی از مفسران، به ویژه مرحوم علامه طباطبایی (ره)، بدان توجه زیاد کرده اند و در حل گره بسیاری از روایات تفسیری بکار بسته اند.

از امام باقر علیه السلام منقول است که فرمود:

«لوان الآیة نزلت فی قوم ثم مات اولئك القوم ماتت الآیة، لما بقى من القرآن شيء ولكن القرآن يجری اوله علی اخره ما دامت السموات والأرض ولكل قوم يتلونها، هم منها من خیر أو شر»^{۱۸}

«اگر آیه ای که پیرامون قومی نازل شده با مرگ آن قوم بمیرد، از قرآن چیزی نمی ماند (و قرآن خواهد مرد) در حالی که قرآن آغاز تا انجام آن، مادامی که آسمان و زمین پابرجاست، در جریان است و برای هر قومی که آن را تلاوت می کنند یا پیام نیکی دارد یا هشدار زشتی.»

همچنین امام باقر علیه السلام در پاسخ به کسی که پیرامون روایت نبوی «ما فی القرآن آیه الا ولها ظهر و بطن» سؤال کرد، فرمود:

«ظهره تنزیله و بطنه تأویله، منه ما قد مضى و منه ما لم یکن، یجری کما یجری الشمس والقمر.»^{۱۹}

«ظاهر آن، تنزیل آن است و باطن آن تأویل آن، بخشی از باطن قرآن پیش از این گذشته است و بخشی هنوز تحقق نیافته، قرآن بسان گردش خورشید و ماه، در

گردش است.^{۲۰}

از این دو روایت نکاتی به دست می‌آید که برای تبیین اصطلاح سوم تأویل (جری و تطبیق) کارساز است:

۱. بسیاری از آیات قرآن در بیان حالات امت‌های گذشته و اشخاص نگون بخت و یا نیک بخت نازل شده است، به اصطلاح بخش عظیمی از قرآن، در ظاهر جزو قضایای خارجی است، داستان پیامبران امت‌های پیش از اسلام، همچنین داستان حوادث مسلمانان در عصر نزول قرآن از نمونه‌های آن است.

۲. نزول این دسته از آیات برای اقوام پیشین، به معنای جمود آیات در همان اقوام نیست، بلکه هر قومی که تا روز قیامت ظاهر گردد، اگر جزو نیکوکاران باشد، آیات خیر شامل ایشان می‌گردد و اگر از جمله زشت‌کرداران است مشمول آیات شرّ می‌باشد.

۳. فلسفه چنین نگرشی و پرهیز از جمود قرآن بر حوادث پیشین، باورمندی به حیات و جاودانگی قرآن است، چنانکه امام باقر علیه السلام هشدار دادند: اگر قرار باشد آیه نازل پیرامون یک قوم یا شخص، تنها با او گفت و گو داشته و کاری به دیگران نداشته باشد، با مرگ و گذشت آن قوم یا شخص قرآن مرده است، در حالی که می‌دانیم قرآن حیّ است و بسان گردش آسمان و زمین در گردش است.

۴. دو روایت فوق و روایاتی نظیر آن، ضمن تأکید بر جاودانگی و فرازمانی بودن قرآن، بر پویایی و تازگی آن و پاسخگویی به پرسش‌های هر نسل و عصری پافشاری دارد، چه، ممکن است چیزی جاودانه باشد، مانند بسیاری از شخصیتها یا کتب تاریخی اما هرگز تروتازه نباشد، تعبیر به «تجری کجری الشمس و القمر» برای امر ناظر است، زیرا گردش خورشید و ماه، بر تروتازه بودن ظهور و طلوع هر یک پس از افولی کوتاه اشاره دارد.^{۲۱}

۵. همان گونه که خورشید و ماه، با طلوع خود بر قومی نور می‌افشانند و با طلوعی مجدد قومی دیگر را پرتوافشانی می‌کند، قرآن نیز در پرتوافشانی خود، برخی از ملت‌های پیشین را با آیات خود مورد خطاب قرار داده است، از این رو جری آن نسبت به این اقوام پایان یافته اما نسبت به ملت‌های پسین، همچنان در جریان است. بنابراین مقصود از جمله «منه ما قد مضی و منه ما لم یکن» این نکته است.

با این توضیح، جری و تطبیق را می‌توان چنین تعریف کرد:

«جری و تطبیق، انطباق آیه است بر اساس همسانی معنایی بر مصداق‌های خارجی موجود، اعم از افراد و وقایع.»^{۲۱}

چنانکه از روایت امام باقر علیه السلام مستفاد است، جری و تطبیق از حوزه تزیل «قواعد زبان شناسیک» خارج بوده و مربوط به حوزه تأویل است.

مبنای تأویل، به معنای اصطلاحی سوم، وحدت معنایی و تکثر مصداقی است، به این معنا که با استناد به اصل: «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المورد»^{۲۲} گرچه ممکن است ظاهر آیه در خصوص مصداق و مورد خاص باشد، اما به خاطر وحدت ملاک و مناط، همین آیه می‌تواند به مصداق و مورد دیگری قابل تطبیق باشد.

به عنوان مثال در روایتی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه: «الذین اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله...» (حج، ۴۰/۲۲) چنین آمده است:

«نزلت في المهاجرين و جرت في آل محمد الذين اخرجوا من ديارهم واخيفوا»^{۲۳} این آیه درباره مهاجرین آن هنگام که توسط مشرکان از مکه رانده شدند، نازل شده است پس شأن نزول و مورد نزول، همین عده می‌باشند، با این حال در آل محمد علیهم السلام جاری شده است، زیرا ایشان نیز از دیار خود رانده شده و مورد ترس واقع شدند.

می‌بینید که امام علیه السلام چگونه از واژه «جری»، در تطبیق آیه‌ای که درباره حوادث و اقوام پیشین است بر آل پیامبر علیهم السلام بهره گرفته است و جری را با نزول فرق نهاده است.

جمله «الذین اخرجوا من ديارهم واخيفوا»، بیانگر ملاک و مناط این جری است، به این معنا که اگر از مهاجرین به خاطر رانده شدنشان از کاشانه، به عظمت و مظلومیت یاد شده، این مطلب اختصاص به ایشان ندارد، هر فرد یا امتی که مظلومانه و به خاطر دفاع از حق و حقیقت از دیار خود رانده شود، مشمول این آیه خواهد بود. پس اگر چه معنای اخراج از دیار، واحد است، اما مصداقی آن می‌تواند متعدد باشد.

می‌بینید که با چنین نگرشی، چگونه قرآن حیات و پویایی پیدا کرده و برای رهنمونی مشکلات روزآمد ما، کارآمد جلوه خواهد کرد.

در همین راستا، در تاریخ عاشورا می‌خوانیم که سید الشهداء علیه السلام به هنگام ترك مدینه، آیه شریفه «فخرج منها خائفاً يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين» (قصص، ۲۱/۲۸) و به هنگام ورود به مکه، آیه شریفه: «ولما توجه تلقاء مدين قال عسى ربى ان يهدينى سواء السبيل» (قصص، ۲۲/۲۸) را ترنم داشت.^{۲۴}

این آیات که به حسب مورد و مصداق نزول، به گریز حضرت موسی علیه السلام از مصر در اثر ستم قبطیان به ایشان و نیز ورود ایشان به دیار مدین، جایی که در آن ایمنی یافت، ناظر است، در کلام امام حسین علیه السلام براساس قاعده جری و تطبیق، به هجرت ایشان از مدینه که در اثر ستم عمال یزید انجام یافته و نیز به ورود ایشان به مکه، به عنوان دیار امن و امان، تأویل برده شده است.

به عبارت روشن‌تر، امام علیه السلام با چنین استشهادی می‌خواست به جهانیان اعلام کند که

او در عصر خویش موسای زمانه است و یزید، فرعون عصر ایشان است، تا دیگران جبهه حق را از جبهه باطل باز شناسند.

با توجه به روایات نسبتاً زیادی که به طرق مختلف از ائمه علیهم السلام رسیده و آیات قرآنی را بر اساس قاعده جری و تطبیق بر اهل بیت علیهم السلام یا دشمنان ایشان حمل کرده است یا روایاتی نظیر روایت:

«نزل القرآن علی اربعة ارباع، ربع فینا و ربع فی عدونا...»^{۲۵} و «نزل القرآن اثلاثاً، ثلث فینا و ثلث فی عدونا...»^{۲۶}

که یک چهارم یا یک سوم قرآن را درباره اهل بیت و دشمنان ایشان دانسته، برخی از نویسندگان اهل سنت با تاختن بر تفاسیر شیعه، آنها را تجلیگاه نگرش حزبی و فرقه ای دانسته اند.

دکتر محمد حسین ذهبی در این باره چنین آورده است:

«شیعه معتقد است که قرآن دارای ظاهر و باطن است، البته این حقیقتی است که ما هم به سبب احادیث صحیح که در این رابطه رسیده، با ایشان اتفاق نظر داریم، لکن امامیه به این حد توقف نمی کنند، بلکه دست درازی کرده، مدعی اند خداوند ظاهر قرآن را در دعوت به توحید و نبوت قرار داده و باطن آن را در دعوت به امامت و ولایت متوجه ساخته است.»^{۲۷}

در میان مفسران شیعی، تنها مفسری که با درایت تمام و با استناد به قاعده جری و تطبیق، به دفاع از این دست روایات پرداخته، مرحوم علامه طباطبایی (ره) است. ایشان در ذیل آیه شریفه «اهدنا الصراط المستقیم» (فاتحه، ۶/۱) که به حضرت امیر علیه السلام تطبیق شده، چنین آورده است:

«این اخبار از قبیل «جری» و شمارش مصداق برای آیه است و بدان که جری - که ما در این کتاب فراوان آن را به کار خواهیم بست - اصطلاحی است که از فرمایش ائمه علیهم السلام برگرفته شده است... و این سلیقه ائمه هدی علیهم السلام است که قرآن را به مواردی که قابل انطباق بر آن است، هر چند خارج از مورد نزول باشد، به شرط سازگاری آن با اعتبار عقلی، تطبیق می کنند، زیرا قرآن برای هدایت جهانیان فرورستاده شده است... و آنچه از معارف نظری که در قرآن آمده اختصاص به حال یا زمان خاص ندارد؛ و آنچه از فضیلت یا ردیلت ذکر می کند یا حکم عملی را تشریح می کند، به فرد یا عصر خاص مقید نمی باشد، زیرا تشریح فراگیر است...»^{۲۸}

مرحوم علامه در موارد بسیاری در برخورد با چنین روایاتی، ضمن آنکه فراوان از جمله

پیشگام

«ليس من التفسير في شيء» استفاده می‌کنند، افزوده‌اند: «هو من قبيل الجري»^{۲۹} و در برخی موارد افزون بر آن آورده‌اند: «اوالبطن»^{۳۰}. این عطف تخییری، نشانگر آن است که ایشان نیز بر جدا بودن جری و تطبیق از تفسیر و نیز رهیافت به باطن آیات (معنای دوم اصطلاح تأویل) تأکید دارند.

تفاوت های معانی اصطلاحی تأویل

از آنچه در شرح اصطلاح سوم تأویل (جری و تطبیق) گفته آمد، می‌توان تفاوت آن را با اصطلاح دوم (رهیافت به باطن آیه) باز شناخت.

محورهای اساسی تفاوت این دو اصطلاح به شرح ذیل است:

۱. تأویل در اصطلاح دوم به کمک باطن آیات انجام می‌گیرد، به عبارت روشن‌تر مأوّل از رهگذر ظاهر آیه گذشته با دستیابی باطن، آن را به عنوان مراد متکلم در بستر درونی کلام عرضه می‌کند، بی‌آنکه به ظاهر گفتار صدمه‌ای وارد سازد.

چنانکه در تأویل طعام در آیه شریفه «فلينظر الانسان الى طعامه» (عبس، ۲۴/۸۰)، به علم و دانش، چنین کاری صورت گرفته است، این تأویل در بستر باطن انجام یافته نه ظاهر و لایه بیرونی آیه، در حالی که تأویل طبق اصطلاح سوم در لایه برونی و ظاهری آیه صورت می‌پذیرد، به عبارت روشن‌تر در قاعده جری و تطبیق بی‌آنکه ظاهر به عنوان معبر قلمداد شود، به خاطر تحقق ملاک از مورد خاص به مورد دیگر سرایت داده می‌شود.

پس در معنای اصطلاحی سوم تأویل، به کمک پیدایی ظاهر آیه، چنین تطبیقی انجام می‌پذیرد. چنانکه در مثال‌های گفته شده، با استناد به معنای ظاهری آیه «الذین اخرجوا من ديارهم» (حج، ۴۰/۲۲) بر اهل البيت جری داده شده است.

۲. تأویل در اصطلاح دوم، به کمک دو اصل نماد سازی و وحدت معنایی و تکثر مصداقی انجام می‌پذیرد، از آنجا که در قاعده نماد سازی، بعضی از اشیای می‌توانند نقش نماد را برای مفاهیم دیگر بازی کنند، از رهگذر آن به مفهوم مورد نظر می‌رسد.

نظیر آنکه می‌دانیم آب مایه حیات ظاهری است، زندگی همه جانداران به نوعی به آب بسته است، از ویژگی دیگر آب، مقبول طبع همگان بودن، نرمی و زلال بودن آن است، به همین جهت است که آب می‌تواند برای علم به عنوان مایه حیات معنوی و فکری، که همچنین مقبول همه طبع‌های بشری بوده و اگر از اهلش دریافت شود به زلالی آب است، نقش نماد را بازی کند.

از این رو آب در آیه شریفه: «قل ارايتم ان اصبح ماؤکم غورافمن ياتيکم بماء معين» (ملک، ۳۰/۶۷) به علم امام معصوم تأویل برده شده است.

و حمل میزان در آیه شریفه «واقیموا الوزن بالقسط ولا تخسروا المیزان» (الرحمن، ۹/۵۵) بر امام، به عنوان محور عدل الهی^{۳۱}، بر اساس وحدت معنایی و تکثر مصداقی انجام یافته است.

در حالی که تأویل در اصطلاح سوم (جری و تطبیق) تنها بر مبنای اصل وحدت معنایی و تکثر مصداقی صورت می‌گیرد به همان توضیحی که گذشت.

۳. با توجه به آسان‌تر بودن تطبیق آیه بر مصداق خارجی در صورت احراز ملاک و غرض داشتن در تطبیق بر مصداق خارجی و دشواری تأویل به معنای رهیافت به باطن آیات، می‌توان مدعی شد که تأویل مصطلح به معنای دوم، به مراتب دشوارتر از تأویل به معنی جری و تطبیق است.

۴. در قاعده جری و تطبیق (تأویل به معنای سوم) از آبخشور قاعده جاودانگی قرآن استفاده شده است، در حالی که رهیافت به باطن آیات (تأویل به معنای دوم) از چنین فلسفه‌ای بهره نمی‌گیرد.

چنانکه از مرحوم علامه طباطبایی (ره) نقل کردیم، ایشان نیز کراراً بر جدایی و دوگانگی تطبیق از مسأله باطن آیات تأکید کرده است، ضمن آنکه جری و تطبیق را از حوزه تفسیر نیز متمایز می‌داند و این امر مدعای ما را تأیید می‌کند.

استاد معرفت، ضمن اشاره به معنای بطن به عنوان یکی از اصطلاح‌های رایج تأویل، جری و تطبیق را از جمله بطون آیات به شمار آورده‌اند، در حالی که ما بر جدایی این دو معنا - رهیافت به باطن آیات و جری و تطبیق - اصرار داریم.

عبارت ایشان چنین است:

«والمعنى الرابع للتأویل جاء استعماله فى كلام السلف، مفهوم عام، منتزع من فحوى الایه الوارده بشأن خاص حيث العبارة بعموم اللفظ لا بخصوص المورد. وقد عبّر عنه بالبطن المنطوى عليه دلالة الایه فى واقع المراد، فى مقابلة الظهر المدلول عليه بالوضع والاستعمال، حسب ظاهر الكلام، قال رسول الله ﷺ: «ما فى القرآن آیه الا ولها ظهر و بطن»^{۳۲}

رابطه تفسیر و تاویل

مجموعه دیدگاه‌هایی که پیرامون نسبت بین تفسیر و تأویل ارائه شده، به شرح ذیل است.

۱. نسبت بین آن دو تساوی است.

آنچه از مفسران نخستین در وحدت معنایی بین تفسیر و تأویل نقل شده به معنای تساوی

و ترادف این دو اصطلاح است. ۳۳

۲. تأویل أخص از تفسیر است، بنابراین نسبت بین آن دو عموم و خصوص مطلق است، این دیدگاه به دو بیان ارایه شده است.

الف: راغب با پذیرش این نسبت آن را چنین توضیح داده است.

«تفسیر، بیشتر در الفاظ است و تأویل بیشتر در معانی، تفسیر شامل کتب مقدس و غیر مقدس است، اما تأویل منحصر است در کتب مقدس و...» ۳۴

ب: استاد معرفت آن را چنین بیان داشته است.

در تفسیر تنها رفع ابهام است اما در تأویل افزون بر رفع ابهام، دفع شبهه نیز می باشد. گوید:

«التفسیر رفع الابهام عن اللفظ المشكل، اما التأویل فهو دفع الشبهة عن المتشابه من الاقوال والافعال، فالتأویل - مضافاً الى انه رفع ابهام - فهو دفع شبهة ايضاً...» ۳۵

۳. نسبت بین آن دو تباین است، توضیح تباین به بیان های مختلف به شرح زیر ارایه شده است:

الف: ماتریدی گوید:

«تفسیر، قطع به مراد متکلم است اما تأویل صرفاً ترجیح یکی از احتمالات است.» ۳۶

ب: ابوطالب ثعلبی گوید:

«تفسیر خبر دادن از دلیل مراد است اما تأویل از حقیقت مراد خبر می دهد.» ۳۷

ج: بغوی معتقد است:

«تفسیر، مربوط به اسباب نزول، شأن نزول و قصه های قرآنی و... است اما تأویل برگرداندن معنای ظاهری آیه است با احتمال موافق با آیات پسین و پیشین به کمک اجتهاد.» ۳۸

د: تفسیر، مربوط به روایت است اما تأویل مربوط به درایت و اجتهاد است. ۳۹

۴. نسبت بین آن دو عموم و خصوص من وجه است.

استاد معرفت، در آغاز جلد سوم تمهید با بررسی رابطه بین ابهام که بستر تفسیر است با تشابه که بستر تأویل است به این نتیجه رسیدند که رابطه تفسیر و تأویل عموم و خصوص من وجه است.

گوید:

«... ومن ثم قد تجتمع فی الایه مواضع من الابهام، الی جنب مواضع التشابه

معاً، وقد تختص باحد الامرين دون الاخر، نظير الامرين الذين بينهما نسبة العموم من وجه، حسب المصطلح.^{۴۰}

مثال: ماده اجتماع تشابه و ابهام آیه شریفه: «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام، ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضيقاً حرجاً کائماً یصعد فی السماء» (انعام، ۱۲۵/۶) تشابه به خاطر نسبت هدایت و ضلالت به خداوند است و ابهام به خاطر مشخص نبودن چگونگی شرح صدر و ضیق آن می باشد.

مثال: موردی که در آیه، تنها تشابه است، آیه شریفه: «الرحمن علی العرش استوی» (طه، ۵/۲۰) است.

در برخی موارد آیه تنها دچار ابهام است، بی آنکه تشابه در آن ره یافته باشد. نظیر آیه شریفه: «وعلم ادم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبئونی باسماء هؤلاء» (بقره، ۳۱/۲)

رابطه تفسیر و تاویل از دیدگاه نگارنده

آنچه به نظر ما رسیده، اینست که نسبت بین تفسیر و تاویل، عموم و خصوص مطلق بوده و تاویل اخص از تفسیر است، بنابراین از بین دیدگاه های گفته شده، دیدگاه دوم مورد پذیرش است، توجه به دو نکته، مدعای ما را روشن می کند:

الف: چنانکه پیش از این در توضیح نظرگاه مرحوم علامه طباطبایی (ره)، پیرامون معنای اصطلاحی تاویل گفته آمد، تفسیر مربوط به مدالیل لفظی گفتار است، در حالی که تاویل با مدالیل لفظی دست یافتنی نیست.

ما از مدالیل لفظی به قواعد زبان شناسیک یا به اصطلاح رایج تر، قواعد محاوره یاد کردیم، مقصود از قواعد زبان شناسیک: بررسی معنای واژگان، بر اساس قواعد علم اللغة، بررسی ساختار جاری واژه، بر اساس قواعد علم صرف و بررسی چگونگی ترکیب واژگان کنار هم، به منظور دستیابی به مراد استعمالی بر اساس قواعد علم نحو، بررسی رابطه صدور جمله با حوادث برونی که سبب نزول و شأن نزول^{۴۱} مستکفل آن است و سرانجام بررسی ارتباط معنای برداشت شده با سایر گفتارها که در قالب آیات آمده برای دستیابی به مراد جدی با انجام آخرین دخل و تصرف معنایی، می باشد.

تمام این امور برای زدایش ابهام از آیه و ارایه تفسیر و تبیین روشنی از آن صورت می گیرد، از همین جا ضمن توجه به بستر تفسیر، قلمرو کار مفسر نیز روشن می گردد.

با توجه به گستره قلمرو تفسیر برای ابهام زدایی، معلوم می شود که تمام آیات قرآن در تمام این جهات یا بخشی از آن نیازمند ابهام زدایی و کارکرد عمل مفسر است. حتی آیه ای

که در کلام حضرت استاد معرفت، به عنوان نمونه‌ای که در آن ابهام وجود ندارد آمده است یعنی «الرحمن علی العرش استوی» (طه، ۹۵/۲۰) خود محتاج ابهام زدایی است.

بررسی اینکه رحمن به چه معناست و چه تفاوتی با رحیم دارد و آیا می‌تواند به عنوان اسم خاص خداوند جانشین «الله» شود و نیز بررسی معنای لغوی «علی» که آیا به معنای استعلاست یا به معنای دیگر آمده است، همچنین اینکه عرش و استوی در لغت و کاربرد قرآنی به چه معناست همه مربوط به قلمرو تفسیر بوده و نیازمند ابهام زدایی می‌باشد.^{۴۲}

تأویل در جایی است که تمام این قواعد زبان شناسیک به اجرا در آمده باشد و پس از دستیابی به معنای ظاهری در مورد متشابهات، به خاطر وجود آیه محکم یا دلیل عقلی قطعی، به آن بسنده نکنیم و افق معنایی نهایی متن را در ظاهر آن نبینیم. اینجاست که با صرف نظر از معنای ظاهری به مدد آیه محکم، آیه متشابه را تأویل می‌بریم.

در همین آیه یاد شده، پس از آنکه قواعد مذکور بکار گرفته شد و معنای نشستن مادی خداوند بر تخت مخصوص، از آن به دست آمد، به کمک آیات دیگر مثل آیه «لیس کمثله شیء» (شوری، ۱۱/۴۲) و «لم یکن له کفو احد» (توحید، ۴/۱۱۲) با نفی جسمانیت، آن را به بسط سیطره و تدبیر الهی تأویل می‌بریم.^{۴۳}

در تأویل به معنای دوم یعنی رهیافت به باطن آیه نیز، تأویل پس از بستر تفسیر انجام می‌پذیرد.

به عنوان مثال در آیه:

«فلینظر الانسان الی طعامه» (عبس، ۲۴/۸۰) به استناد همین قواعد آن را به ضرورت توجه آدمی به غذای سر سفره معنا می‌کنیم، و پس از آن به کمک روش وحدت معنایی و تکثر مصداقی به غذای روح یعنی علم به تأویل می‌بریم. همچنین در تأویل به معنای سوم (جری و تطبیق) نیز تأویل پس از گذر از بستر تفسیر انجام می‌گیرد.

حمل آیه شریفه «الذین اخرجوا من ديارهم»، بر اهل بیت علیهم السلام پس از دست یافتن معنای ظاهری آن به کمک تفسیر انجام گرفته است. بنابراین در یک کلمه «تأویل همواره از بستر تفسیر می‌گذرد» و رفع تشابه همواره پس از رفع ابهام است. از این جهت است که هر تأویلی تفسیر است اما هر تفسیری تأویل نیست نظیر هر آیه‌ای که تنها لایه برونی معنایی آن مراد است.

- فالاية منه لا يختص بمورد نزولها بل بجزی فی کل مورد
یتحد مع مورد النزول ملاکاً... المیزان، ۳/۶۷.
۲۲. برای توضیح بیشتر ر. ک: التمهید فی علوم القرآن،
۱/۲۶۱-۲۶۳.
۲۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۴/۴۳۴.
۲۴. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ترجمه شعرانی/۳۶.
۲۵. تفسیر عیاشی، ۱/۹.
۲۶. بحار الانوار، ۱۹/۳۰.
۲۷. محمد حسین ذهبی، التفسیر والمفسرون، ۲/۲۹.
۲۸. المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/۴۲.
۲۹. به عنوان نمونه ر. ک: المیزان، ۱۳/۲۵۹ و ۱۵/۲۰۷.
۳۰. به عنوان مثال در ذیل روایتی که نور را حضرت امیر علیه السلام
معرفی کرد، آورده اند: هو ایضاً من قبیل الجری او
الباطن، ۸/۲۹۰، همچنین ر. ک: ۵/۱۸۸ و ۷/۱۱۱.
۳۱. سید شرف الدین، شهرستانی، تأویل الآیات الظاهره،
۲/۶۳۲.
۳۲. محمد هادی، معرفت، التفسیر والمفسرون، ۱/۲۱.
۳۳. عبدالعظیم، زرقانی، متاهل العرفان، ۲/۷.
۳۴. راغب اصفهانی، مقدمه التفسیر/۴۰۲.
۳۵. محمد هادی، معرفت، التفسیر والمفسرون، ۱/۱۹.
۳۶. جلال الدین، سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۲/۲۰۴.
۳۷. محمد حسین، ذهبی، التفسیر والمفسرون، ۱/۲۰.
۳۸. بغوی، تفسیر بغوی، ۱/۱۸.
۳۹. محمد حسین، ذهبی، التفسیر والمفسرون، ۱/۲۲.
۴۰. التمهید فی علوم القرآن، ۳/۷.
۴۱. برای روشن شدن تفاوت بین سبب نزول و شأن نزول
ر. ک: التمهید فی علوم القرآن، ۱/۲۵۴.
۴۲. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان فی علوم القرآن،
۵/۷.
۴۳. برای توضیح بیشتر ر. ک: التمهید فی علوم القرآن،
۳/۱۲۴-۱۲۶.
۱. برای روشن شدن دیدگاهها پیرامون معنای محکم و متشابه
ر. ک: محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن،
۳/۳۲-۴۲ (مرحوم علامه شانزده نظریه را متعرض شده
است).
۲. در ادامه این نوشتار بحث مفصلی پیرامون این مسأله خواهد
آمد.
۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ۳/۴۱.
۴. محمد هادی، معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ۳/۶.
۵. شاهد مدعا بقیه آیه است «ینفق کیف یشاء».
۶. محمد باقر، مجلسی، بحار الانوار، ۹۲/۹۷.
۷. ابن فروخ صفار، بصائر الدرجات/۱۹۵.
۸. محمد بن یعقوب، کلینی، کافی، ۲/۵۹۹.
۹. نهج البلاغه، خطبه ۷۵.
۱۰. جمعه عروسی، حویزی، نور الثقلین، ۱/۷۴۸.
۱۱. همان، ۳/۴۵.
۱۲. ملا محسن، فیض کاشانی، تفسیر صافی، ۲/۷۲۷.
۱۳. نور الثقلین، ۱/۶۱۸.
۱۴. امام صادق علیه السلام در تأویل آن فرمودند: «علم الذی یاخذہ
عمن یاخذہ» ر. ک: بحرانی، تفسیر البرهان، ۴/۴۲۹.
۱۵. برای نمونه ر. ک: آخوند محمد کاظم خراسانی، کفایة
الاصول، ۱/۵۷.
۱۶. نیشابوری، غرائب القرآن، ۱/۳۱۲.
۱۷. مکارم شیرازی، تفسیر به رأی/۲۷، به نقل از فصوص
الحکم/۱۹۲.
۱۸. تفسیر عیاشی، ۱/۱۰.
۱۹. بحار الانوار، ۹۲/۹۷.
۲۰. از طراوت و تازگی قرآن در روایات به «غضاضت» تعبیر
شده است، برای نمونه ر. ک: برادران حکیمی، الحیة،
۲/۱۴۷.
۲۱. مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر آن چنین می نگارند: «ان
للقرآن اتساعاً حیث انطباقه علی المصادیق و بیان حالها